

درس نود و چهارم:

تعریف امکان استعدادی و موطن آن

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در امکان استعدادی است، قبلاً راجع به بحث امکان عرض شد که امکان به عنوان مشترک معنوی در مصادیق متعددی استعمال می شود خلافاً للقوم که [می گویند:] اشتراک لفظی دارد و عرض کردیم که احتمال تحقق یک وجود به معنای امکان است؛ مساوی است که آیا امکان تحقق عدمش هست یا نه. روی این حساب جمیع اقسام واجب و ممکن به معنای اعمّ خودشان و خاص داخل در مصادیق امکان خواهند شد که از جمله آنها امکان استعدادی است.

تعریف استعداد

بنا بر مبنای مرحوم حاجی هر شیء مادی - حالا عرض می کنم که شاید این خالی از نظر نباشد - و به طور کلی هیولا که در ماده تحقق پیدا می کند، آمادگی برای یک صورت جدید یا یک صورت حادث یا عرض یا تقارن یک امر مجرده را در خودش دارد. به آن حالت تهیّو، استعداد می گویند؛ بنابراین استعداد عبارت است از آمادگی یک امر مادی برای صورت پذیری یک صورت. مثلاً یک دانه گندم استعداد برای تبدیل شدن به یک خوشه گندم را دارد، نطفه انسان استعداد برای تبدیل شدن به انسان را دارد که این استعداد در غیر از این نیست، یک دانه جو هیچ وقت استعداد خوشه گندم شدن را ندارد یا یک نطفه انسان استعداد خوشه گندم شدن را ندارد یا استعداد تبدیل شدن به یک حیوان دیگر غیر از انسان را ندارد بنابراین استعداد عبارت است از آمادگی و کیفیتی در ماده که ماده به وسیله آن آمادگی و کیفیتی که با خودش حمل می کند، می تواند به صورت دیگری دربیاید، اسم آن را استعداد می گذاریم.

گفتیم که آمادگی و کیفیتی دارد که به صورتی دربیاید، آن صورت **مستعدّ له** است که می تواند خود را به آن شکل در بیاورد البته اینکه می گوییم: «خودش در بیاورد»، مجاز است یعنی علت او را به این شکل در بیاورد. بنابراین او امکان دارد برای تبدیل شدن به صورت یعنی آن صورت در او ممکن است، انسانیت در نطفه ممکن است، خوشه گندم شدن در دانه گندم ممکن است.

تعریف امکان استعدادی و فرق آن با استعداد

پس امکان استعدادی عبارت است از انتساب این استعداد و تهیّو به آن صورت بعدی که می خواهد صورت بگیرد، آن را امکان استعدادی می گویند و خود آن کیفیتی که در مستعد است را استعداد می گویند بنابراین این دو در واقع یکی هستند و لکن فرق آنها فقط فرق جهتی و حیثیتی است چون فعلاً این امر در این ماده وجود دارد به آن استعداد می گویند، می گویند که آقا شما استعداد داری؟ یعنی چه؟ یعنی شما استعداد

داری این درس‌ها را بخوانی؟ می‌گویند که ندارم یعنی آمادگی ندارم و مغزم کشش ندارد برای اینکه این مطالب را فراگیرم. به یکی می‌گویند که آقا شما استعداد داری؟ می‌گویند که بله من استعداد دارم یعنی آمادگی ذهنی و جسمی و روحی دارم برای اینکه من باب‌مثال تحصیل را ادامه دهم. استعداد عبارت است از خصوصیتی که در شیئی هست که به واسطه آن خصوصیت می‌تواند صوری را به خود جلب کند.

آن وقت امکان استعدادی عبارت است از همین استعداد وقتی که متناسب به آن است، این استعداد است که این صورت را برای خود می‌آورد پس آن شیء نسبت به این ممکن است، آن انسانیت نسبت به این نقطه ممکن است پس حالت ارتباط بین استعداد و شیء دیگر را امکان استعدادی می‌گوییم.

حالا می‌فرمایند که این امکان استعدادی قطعاً باید در ماهیات باشد چون صورت‌پذیری در ماده است و ماده است که مرتب در حال صورت‌پذیری است؛ چه صورت، چه عرض، چه تقارن یک امر مجردی با او که مانند بدن باشد؛ لذا می‌گویند که در ماده به معنای اعم است یعنی این طور نیست که ماده به عنوان هیولا باشد که صورت در آن حلول کند بلکه هم هیولا است و هم موضوع است که عرض در او عارض شود و هم مانند بدن است که روح و نفس در بدن حلول نمی‌کند بلکه مقارن با بدن است و بر بدن احاطه دارد، نمی‌گویند که نفس در بدن حلول کرده است، در هر دو صورت از این نقطه نظر هم به بدن ماده گفته می‌شود.

هر امری که جهت مادی به آن تعلق بگیرد امکان استعدادی در آن هست چون حدوث عبارت از تعلق یک امر مادی بر امر دیگر است.

وجود امکان استعدادی در مجردات و نفوس ناطقه

اما اگر بگوییم که تکامل را در مجردات هم قبول داریم و می‌دانیم که خود مجردات هم قابل سعه هستند و این طور نیست که آنها بر یک محدوده و حدی ثابت و پایدار باشند، اگر قائل به این مطلب شویم دیگر می‌توانیم امکان استعدادی را در صور مجرده هم قائل شویم و در این صورت دیگر به ماده اختصاص ندارد، همان طور که نفس ماهوی انسان دائماً در حال تغییر و تجرد است و دائماً بر لطافت او افزوده می‌شود و دائماً به آن وجود مطلق نزدیک‌تر می‌شود و رسیدگی به آن وجود مطلق عبارت است از انبساط و سعه و صورت‌پذیری به علم و نور و لباس کثیف و نازله عالم طبع را خلع کردن و به زیور و حلیه تجرد آراسته شدن. اگر ما به این مسئله قائل شویم - که هستیم - بنابراین حتی می‌توانیم امکان استعدادی را هم در نفوس ناطقه و هم در مجردات بیاوریم و فقط اختصاص به مادیات و صور مادیه و هیولا ندارد، این یک مطلب در اینجا بود.

امکان افزایش علم ملائکه

لذا جبرئیل، جبرئیل است؛ دائماً به علم جبرئیل اضافه می‌شود، مگر شما راجع به پیغمبر نمی‌گویید که

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ»^۱ این «ارفع درجته» یعنی دائماً این صلاتی که ما می‌فرستیم باعث ترقی و انبساط نفس پیغمبر است و نفس پیغمبر مجرد است و چون وجود حد ندارد و ذات پروردگار حد ندارد؛ تمام این صور، عقل فعال، صور ملائکه و تمام این نفوس ناطقه و مجرد در حال تکامل هستند و به علم آنها اضافه می‌شود، همین جبرئیل هرچه بگذرد به علمش اضافه می‌شود، به علم اضافه شدن یعنی این. مگر ملائکه در آن آیه قرآن نمی‌گویند که ﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفَسِّدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ ملائکه علم نداشتند و هنوز تقدیر علم در وجود آنها به واسطه نزول نفس ناطقه انسانی در این عالم نشده بود، وقتی که خدا حضرت آدم را خلق کرد آنها پی‌بردند به اینکه در این آدم چه هست و آن وقت ملائکه به آدم سجده کردند، این به خاطر تکامل آنها است، اینها هم دائماً در حال تکامل هستند. هر چیزی که باعث زیادی در شیء دیگر شود، استعداد برای زیاده شدن دارد و الا از اول استعداد نداشت و این مسئله ﴿بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ رَبِّهِ يَعْلَمُونَ﴾^۳ مربوط به شاکله عقلانی آنها است، این طور نیست که قابل ترقی و تکامل نیستند، آنها قابل تکامل هستند و مانند بقیه دائماً به علم و کمالات آنها افزوده می‌شود، در مورد ائمه علیهم السلام داریم که هر شب جمعه به علم آنها افزوده و افاضه می‌شود و این طور نیست که شخصی به این مقام برسد دیگر در تکامل خودش حدّ یقفی داشته باشد، نه خیر! دائماً در حال سعه است و هیچ وقت فیض پروردگار متناهی نخواهد بود - نه الآن نه بعداً - هیچ گاه متناهی نخواهد بود چون وجود پروردگار وجود سعی و وجود علی‌الإطلاق و غیرمتناهی است.

۱. تهذیب الأحکام، ج ۲، کتاب الصلاة، باب ۸، ص ۹۲، ح ۱۱۲:

«عن عبد الملك بن عمرو الاحول عن أبي عبد الله عليه السلام قال: التَّشَهُّدُ فِي الرَّكَعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ.»

۲. سوره بقره (۲) آیه ۳۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۷۸:

«فرشتگان گفتند: آیا تو قرار می‌دهی در زمین، کسی را که در آن فساد کند، و خون‌ها را بریزد؛ درحالی که ما موجوداتی هستیم که با حمد و سپاس تو، تسبیح و تقدیس تو را به جای می‌آوریم؟! خداوند گفت: من می‌دانم چیزی را که شما نمی‌دانید!»

۳. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۶ و ۲۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۰۳:

«بلکه فرشتگان بندگان گرامی و معزز خدا هستند، که در انجام مأموریت خود به گفتار از خدا پیشی نمی‌گیرند و به امر خدا عمل می‌نمایند.»

۴. الکافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب فی أَنَّ الْأَنْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَزِدُّونَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ، ص ۲۵۴، ح ۲:

«عن الفضل قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام ذات يوم و كان لا يُكَيِّنِي قِيلَ ذَلِكَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لَتَبِكَ. قَالَ: إِنَّ لَنَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةً سُرُورًا! قُلْتُ: زَادَكَ اللَّهُ وَ مَا ذَاكَ؟ قَالَ: إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَافَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَلَّمَ الْعَرْشَ وَ وَافَى الْأَنْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَعَهُ وَ وَافَيْنَا مَعَهُمْ فَلَا تَرُدُّ أَرْوَاحُنَا إِلَى أَبْدَانِنَا إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَانْفَقْنَا.»

تعریف وجود غیر متناهی

وجود غیر متناهی یعنی هرچه جلو بروید دوباره وجود غیرمتناهی جا دارد، صد میلیارد سال دیگر جا دارد، البته ما به اشتباه تعبیر به زمان می‌کنیم، این را برای تقریب می‌گوییم، بیست میلیارد سال دیگر جا دارد، هشتصد میلیارد سال دیگر جا دارد، قیامت بیاید و تمام شود جا دارد، اصلاً انتهای برای وجود پروردگار معنا ندارد و مخلوقات که از وجود پروردگار موجود و متنعم هستند، تنعم آنها حدّ یقف ندارد، ملائکه و نفس ناطقه انسان یکی از آنها هستند البته تمام اینها روی رتبه خودشان هستند یعنی هیچ‌گاه ملائکه به پای انسان نمی‌رسند ولی در همان مرتبه‌ای که هستند قابل رشد هستند، یعنی سیر عرضی او متوقف نمی‌شود گرچه سیر طولی «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَحْزَنْتُ»^۱ [متوقف می‌شود] ولی سیر عرضی هیچ‌گاه تمام نمی‌شود؛ هرچه [بخواهد، می‌تواند] سیر کند. امکان هم همین‌طور است، وقتی نفس ناطقه به فنا برسد سیر طولی آن تمام می‌شود ولی سیر عرضی همین‌طور ادامه دارد، مانند شخصی که وارد باغی شده است - راه رسیدن به باغ را سیر طولی فرض کنید - وقتی کسی وارد باغ شد دیگر هرچه بخواهد می‌رود، این باغ دیگر انتها ندارد، به این سیر عرضی می‌گوییم، پس امکان استعدادی راجع به اینها هم خواهد آمد و ظاهراً اختصاص دادن آن به ماده خالی از نظر نیست، این امکان استعدادی آن بود.

اگر فعلیت تامه را از نقطه نظر سیر طولی بدانیم کسی که به فنا برسد فعلیتش به اتمام رسیده است ولی از نظر تقبّل صور متعدده برای خودش دم‌ودستگاه جدایی دارد، همان‌طور که در هر رتبه فعلیتش تامه است گرچه نسبت به رتبه بعد، فعلیت ناقص است. الآن این فلز در فعلیت فلز بودنش تام است و نیاز به چیز دیگری ندارد، وقتی که شرایط علت جمع شد و علت، جمیع انحاء عدم را سد کرد، دیگر فلزیت برای وجود ضرورت پیدا می‌کند، این الآن تام می‌شود گرچه این نسبت به کمالات دیگری که دارد ناقص است که ما به همین استعداد می‌گوییم؛ یعنی این امکان استعدادی که برای رسیدن به کمالات دیگر در این هست باعث می‌شود که به این فعلیت اکتفا نکند و جلوتر برود تا اینکه به فعلیت‌های دیگر برسد و همین‌طور به مراتب بالاتر دسترسی پیدا کند. پس هر شیئی در هر مرحله‌ای که هست، در آن مرحله فعلیتش تامه است و نسبت به فعلیت‌های دیگر، در مرحله استعداد است.

مسئله دیگری هم هست که می‌گویند: «امکان وقوعی»؛ گاهی اوقات از امکان استعدادی به امکان وقوعی تعبیر می‌شود، امکان وقوعی دو معنا دارد که ایشان در اینجا ذکر می‌کنند:

۱. المناقب، ج ۱، باب ذکر سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، فصل فی معراج، ص ۱۷۸:

«إِبْنُ عَبَّاسٍ فِي خَبَرٍ: فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى فَانْتَهَى إِلَى الْحُجْبِ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ تَقَدَّمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَكَانَ وَلَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَحْزَنْتُ.»

- یکی این است که امکان وقوعی به همین امکان استعدادی می‌گویند یعنی وقوعش ممکن است، مثلاً الآن یک دانه گندم امکان وقوعی ندارد که به آهن تبدیل شود، چون تبدیل شدن گندم به آهن و فلز تحقق خارجی ندارد بلکه آنچه که برای آن تعیین دارد همان بوته گندم شدن است یعنی راهش به بوته گندم شدن مشخص است و هیچ وقت آهن شدن برای گندم، امکان وقوعی نخواهد داشت، این یک معنا است.

- معنای دوم امکان وقوعی این است که «لا یلزم من قرض وقوعه محال»^۱ هر چیزی که از فرض عدمش محال لازم نیاید، ممکن الوقوع است مثل همین ممکنات که همه امکان وقوعی دارند البته اگر به این حساب بگوییم، ایشان می‌فرمایند که این امکان وقوعی دیگر اختصاص به مادیات ندارد، مجردات هم همین هستند که از فرض عدم آنها محال لازم نمی‌آید؛ حالا اگر جبرئیل نبود - نبود که نبود - یکی دیگر به جای او بود، حالا او هم نبود که نبود یا اگر انسانی در این دنیا نبود، نبود که نبود، از فرض عدم آن محال لازم نمی‌آید و همین طور... چون بعضی چیزها هستند که خودشان محال نیستند اما اینها شیئی را لازم گرفته‌اند که آن شیء محال است. تمام اینها داخل در تحت امکان وقوعی هستند بنابراین این امکان وقوعی همان امکان ذاتی می‌شود که هم شامل مادیات و هم شامل مجردات است درحالی که امکان استعدادی ما به مادیات اختصاص دارد البته بنا بر نظر مرحوم حاجی و ملاصدرا و امثالهم که اینها معتقدند که امکان استعدادی برای مادیات است، این هم یک مطلب است.

بعد ایشان می‌فرمایند که حالا بین امکان استعدادی و امکان ذاتی چه فرقی است؟ چند فرق ذکر می‌کنند، یکی از آنها این است که امکان ذاتی یک امر انتزاع عقلی است و ظرف و وعاء عروض آن عقل و ذهن است ولی امکان استعدادی اصلاً یک امر خارجی است و این طور نیست که یک انتزاع عقلی باشد، امکان ذاتی بر ماهیت عارض می‌شود و ظرف ماهیت، عقل است ولی در عالم خارج امکان ذاتی نداریم، فرض کنید که در عالم خارج فرش داریم، در عالم خارج زید داریم ولی امکان ذاتی این طور نیست، امکان ذاتی را عقل انتزاع می‌کند، قبل از اینکه زید باشد امکان ذاتی بوده است، حالا چه برسد به اینکه زید آمده است دیگر امکان ذاتی را با خودش نمی‌آورد، این امکان ذاتی یک امر انتزاع عقلی از ماهیت است و این ظرفش در ذهن است، ما در خارج امکان ذاتی نداریم هرچه در خارج داریم زید است؛ سر است، مو است، پشم است، ناخن و استخوان و امثال ذلک است.

چیزی به عنوان امکان ذاتی نداریم ولی امکان استعدادی در خارج وجود دارد همان کیفیتی که در یک شیء هست که آن شیء به واسطه آن کیفیت می‌تواند یک پله بالاتر برود و به یک مرحله برساند اسم آن کیفیت

^۱ . منظومه، ج ۲، ص ۲۷۹.

را امکان استعدادی می‌گذاریم، همان‌طور که مثلاً این رنگ سبز که تا الآن روی آن گِل بوده است، را نمی‌توانید انکار کنید، الآن این رنگ سبز یک کیفیتی است، امکان استعدادی هم یک کیفیتی در یک ماده است که اگر ماده آن کیفیت را نداشته باشد نمی‌تواند... لذا اگر نطفه‌ای باشد که اسپرم آن مرده باشد آیا می‌توانیم بگوییم که این نطفه برای انسان شدن استعداد دارد؟! دیگر نمی‌توانیم بگوییم، چرا؟ به‌خاطر اینکه نطفه آن دیگر حیات ندارد بنابراین امکان استعدادی عبارت است از تهیّ و آمادگی و قابلیت که باید در ماده و شیء وجود داشته باشد پس این یک امر بالفعل است، امر بالفعل یعنی امری که الآن هست، همین الآن در خارج هست؛ شما سبزی را می‌بینید، قرمزی را می‌بینید، سیاهی را می‌بینید، کم را می‌بینید، حد را می‌بینید، یکی از آنهایی را هم که ادراک می‌کنید - حتی ندیدید هم ندیدید - همان امکان استعدادی است که یک امر بالفعل است که در آنجا هست و آن استعداد باعث می‌شود که موضوعش جهش پیدا کند و به مرتبه دیگری برسد. گرچه در کلمات ملاحظه‌دار این است که وقتی از امکان استعدادی تعبیر آوردند مرحوم حاجی موضوع را تعبیر آورده‌اند، مرحوم صدرالمتألهین در اسفار می‌فرماید که گاهی اوقات یک شیء به‌نحوی است که علاوه بر اینکه از یک جهت فعلیت دارد ولی در جهت دیگر فعلیت ندارد^۱ مثلاً نطفه از نقطه‌نظر اینکه نطفه است فعلیت دارد یعنی الآن ما به این نطفه می‌گوییم و انسان نمی‌گوییم الآن نطفه در نطفه بودن که دیگر امکان ندارد بلکه ضرورت به شرط محمول دارد یعنی الآن وجود نطفه برای نطفه ضرورت دارد، الآن این هست و از این نقطه‌نظر فعلیت دارد ولی از نقطه‌نظر انسانیت فعلیت ندارد، برای انسان شدن قوه و استعداد دارد، به این امکان استعدادی می‌گویند.

مرحوم حاجی می‌فرماید که شاید ایشان می‌خواستند نظیری بیاورند که امکان استعدادی مثل این است یعنی خواستند برای تقریب ذهن یک تشبیه یا تمثیلی بیان کنند، والا امکان استعدادی هیچ‌وقت نطفه نیست، امکان استعدادی کیفیت در نطفه است، نه خود نطفه؛ نطفه معروض این استعداد است و استعداد در این نطفه عارض شده است و ما به آن استعداد می‌گوییم، به آن امکان استعدادی می‌گوییم، خود نطفه که استعداد نیست، گاهی اوقات ممکن است شما نطفه را ببینید و نطفه باشد ولی استعداد برای انسان شدن را نداشته باشد پس نمی‌توانیم بگوییم که خود این استعداد دارد، شاید به‌عنوان تسامح یا تمثیل ذکر کرده باشد.

غرر فی امکان الاستعدادی:

قد یُوصَفُ الإِمْكَانُ بِاِسْتِعْدَادٍ *** وَ هُوَ بِعَرَفِهِمْ سَوَى اسْتِعْدَادٍ^۲

گاهی اوقات امکان به استعداد وصف می‌شود، می‌گویند: «امکان استعدادی» و این غیر از استعداد است.

استعداد یک چیز است و امکان استعدادی... یعنی یک چیز است ولی دو جهت دارد.

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۳۴.

^۲. منظومه، ج ۲، ص ۲۷۷.

فَإِنَّ تَهَيُّوُ الشَّيْءِ لِصِرورتِهِ شَيْئًا آخَرَ لَهُ نِسْبَةٌ إِلَى الشَّيْءِ الْمُسْتَعَدِّ وَ لَهُ نِسْبَةٌ إِلَى الشَّيْءِ الْمُسْتَعَدِّ لَهُ.^۱
تهیو و آمادگی شیء برای اینکه شیئی دیگر باشد، یک نسبت با شیء مستعد دارد و یک نسبت با شیء مستعد له دارد.

یعنی آمادگی نطفه یک نسبت به نطفه دارد چون یک امر بالفعل است یعنی به نطفه عارض شده است و یک نسبت به شیء مستعد له دارد که انسان است یعنی این آمادگی یک امر بالفعلی در نطفه است که باعث می شود که انسان به وجود بیاید یعنی یک ارتباط بین آن استعداد و انسان؛ انسانی که هنوز نیست و نیامده است. به این آمادگی چون الآن هست استعداد می گویند و چون این آمادگی می تواند به انسان تبدیل شود به آن امکان استعدادی می گویند.

پس انسان در نطفه امکان دارد، عرض من این هست که خود همین استعداد متّصف به امکان می شود نه انسان، ولی امکان دارد که انسان در این باشد پس این از جهت انسانیت ممکن است یعنی می تواند خودش را به انسانیت برساند، خودش را به انسانیت بکشد و آن را برای خودش بیاورد.

فَبِالْإِعْتِبَارِ الْأَوَّلِ يُقَالُ لَهُ الْإِسْتِعْدَادُ فَيُقَالُ إِنَّ النُّطْفَةَ مُسْتَعِدَّةٌ لِلْإِنْسَانِيَةِ. وَ بِالْإِعْتِبَارِ الثَّانِي يُقَالُ لَهُ الْإِمْكَانُ الْإِسْتِعْدَادِيُّ فَيُقَالُ الْإِنْسَانُ يُمَكِّنُ أَنْ يُوْجَدَ فِي النُّطْفَةِ. فَلَوْ سُوِّمَحَ وَ قِيلَ النُّطْفَةُ يُمَكِّنُ أَنْ يَصِيرَ إِنْسَانًا. كَانَ الْمَرَادُ مَا ذُكِّرْنَا.^۲

پس به اعتبار اول که یک امر بالفعل است به آن استعداد می گویند؛ نطفه استعداد انسانیت دارد. و به اعتبار دوم که می تواند تبدیل به شیء دیگر شود به آن امکان استعدادی می گویند؛ پس گفته می شود: انسان ممکن است که در نطفه پیدا شود (یعنی امکان دارد که این آمادگی «انسانیت» را بیاورد). اگر مسامحه شود و گفته شود که نطفه ممکن است انسان شود. آن وقت مراد همان است که ذکر کردیم.

نطفه که ممکن نیست، انسان ممکن است، نطفه یک امر بالفعل است، امکان که روی نطفه نمی آید، امکان روی انسان می آید، انسان ممکن است که از نطفه به وجود بیاید، این طور نیست که نطفه ممکن است انسان شود، یعنی ایشان این طور می گویند که شاید از نظر عرفی این طور بگویند و راحت تر باشد ولی اگر از نقطه نظر عقلی نگاه کنیم این امکان را به واسطه انسان بر استعداد حمل می کنیم.

ذَا أَى الْإِمْكَانُ الْإِسْتِعْدَادِيُّ مَا بِالْإِمْكَانِ الْوُقُوعِيِّ أَيْضًا دَعَى. وَ هَذَا الْإِمْكَانُ الْوُقُوعِيُّ الْمُرَادُفُ لِلْإِسْتِعْدَادِيِّ غَيْرُ الْإِمْكَانِ الْوُقُوعِيِّ الْمَفْسَّرِ بِكَوْنِ الشَّيْءِ بِحَيْثُ لَا يَلْزَمُ مِنْ قَرْضِ وَقُوعِهِ مَحَالٌّ لِأَنَّ ذَلِكَ فِي الْمَادِيَّاتِ وَ هَذَا أَعَمُّ مَوْجُودًا.^۳

به این امکان استعدادی امکان وقوعی هم می گویند و این امکان وقوعی که مرادف با استعدادی است غیر از امکان وقوعی است که تفسیر می شود به اینکه شیء به حیثی است که از فرض وقوعش محال پیدا نشود. (به این نحو امکان وقوعی را تفسیر می آورند که همان امکان ذاتی باشد.)

چون امکان وقوعی مرادف با استعدادی در مادیات است، این امکان وقوعی دوم اعم مورد است

۱. همان.

۲. منظومه، ج ۲، ص ۲۷۹. در نسخه بدل «الاستعدای» این گونه آمده است

۳. همان.

یعنی هم در مادیات و هم در مجردات است.

بنابراین امکان وقوعی ای که ما می‌خواهیم بگوییم به این معنا نیست، امکان وقوعی همین است که وقوعش ممکن باشد.

و الفرقُ بَيْنَهُ أَيْ بَيْنَ الإمكانِ الاستعدادي و بَيْنَ إمكانِ ذاتي رُعيَ مِنْ وَجوهٍ مذكورةٍ في الأفقِ المبينِ و الأسفار.
الأوَّلُ قَوْلُنَا لِكُونِهِ أَيْ الاستعدادي مِنْ جهةٍ بالفعلِ لِأَنَّهُ مِنَ الأمورِ المُتَحَقِّقَةِ فِي الأعيانِ لِكُونِهِ كَيْفِيَّةً حاصلةً لِلْمادَةِ مُهَيَّئَةً إِيَّاهَا لِإِفاضةِ المَبْدِئِ الجَوادِ وَجودَ الحادثِ فِيها كَالصُّورِ و الأعراضِ أَوْ مَعَهَا كَالنَّفْسِ المُجَرَّدَةِ بِخلافِ الإمكانِ الذَّاتي.^۱

فرق امکان استعدادی با امکان ذاتی

فرق بین امکان استعدادی و امکان ذاتی از وجوه ذکر شده در افق مبین و اسفار رعایت می‌شود: یکی این است که اصلاً امکان استعدادی یک وجود خارجی دارد (یعنی شیئی است که خارجاً متصف به امکان است) چون امور استعدادی از اموری است که در اعیان هست و کیفیتی است که برای ماده حاصل می‌شود و آن کیفیت ماده را آماده می‌کند که مبدأ جواد وجود حادث را در آن ماده افاضه کند مانند صور و اعراض (که صورت را به ماده افاضه کند و اعراض - مانند سیاهی - را به موضوع افاضه کند) یا اینکه وجود حادث را با آن ماده افاضه کند مانند نفس مجرده به خلاف امکان ذاتی.

البته این‌طور نیست که در ماده حادث کند بلکه نفس ناطقه را همراه با ماده و بدن وجود می‌دهد که معیت دارد ولی حلول ندارد، به خلاف امکان ذاتی که یک امر بالفعل است و یک انتزاع عقلی و امر اعتباری است ولی امکان استعدادی یک امر اعتباری نیست، یک امر خارجی است که آن را می‌بینیم و احساس می‌کنیم.
فَالْتَهَيُّ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ كَيْفِيَّةٌ مَخْصُوصَةٌ فِي الْمَادَةِ بِالمَعْنَى الْأَعْمِ أَمْرٌ بِالْفِعْلِ و مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ إِمْكَانٌ و قَابِلِيَّةٌ لِلْمُسْتَعَدِّ لَهُ أَمْرٌ بِالْقُوَّةِ.^۲

تعریف ماده به معنای اعم

پس تهیو از حیث اینکه کیفیتی مخصوص در ماده به معنای اعم است (ماده به معنای اعم هم شامل هیولا و هم شامل موضوع و هم شامل بدن است) و این ماده از این نقطه نظر امر بالفعلی است و از حیث اینکه این تهیو امکان است و قابلیت برای مستعد له دارد که تبدیل به مستعد له شود، یک امر بالقوه است.

می‌گوییم که نطفه «بالقوه» آن است یعنی نطفه بعداً به انسان تبدیل می‌شود پس از حیث اینکه این تهیو چیزی است که الآن هست و در خارج احساس می‌کنیم، می‌گوییم که استعداد است، ما خیلی چیزها داریم که یکی از آنها این است، خود نطفه بودن یک شیء است، استعدادی که در نطفه هست شیء دیگر است، مثل اینکه کتاب یک شیء است، سبزی هم یک شیء است، قرمزی هم یک شیء است، سیاهی هم یک شیء است، حدود و کم هم یک شیء هستند، تمام اینها اشیائی هستند که عارض بر کتاب شده‌اند، این استعداد هم عارض بر نطفه

۱. منظومه، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲. منظومه، ج ۲، ص ۲۸۰.

شده است.

تلمیذ: قبول صورت علمیه در مجردات داخل در امکان استعدادی نیست.

استاد: چرا نیست؟! چرا قبول صورت علمیه در مسائل مجرد داخل در امکان استعدادی نباشد؟! اگر یک وجودی باشد؛ شما یک بقر را در نظر بگیرید، آیا استعداد برای قبول صورت علمیه را دارد؟! ندارد، پس چرا جبرئیل دارد؟! چون آن استعداد در او هست ولی در بقر نیست.

تلمیذ: صورت به معنای فعلیت نیست، صورت یعنی پذیرش همین شکل ظاهری.

استاد: چرا؟ هر چه [باشد]، هر تبدیل و تبدیلی استعداد می خواهد.

تلمیذ:...

استاد: اصلاً چون امکان استعدادی را در ماده گرفته اند لذا صورت را در مقابل هیولا گرفته اند.

تلمیذ:...

استاد: نه این صورت همان فعلیت شیء است؛ لذا خودش در اینجا گفته است که ماده را اعم گرفته ایم، هم صورت در ماده که فعلیت شیء بصورته باشد، هم معروض در اینجا لحاظ شود و هم بدن در اینجا لحاظ شود، صورت نوعیه بدن که نفس ناطقه نیست، صورت نوعیه بدن همین لحمیت، عظمت، شعریت و امثال ذلک است، آن نفس ناطقه ضمیمه این بدن می شود، این «امکان» می شود؛ لذا نفس ناطقه کنار می رود ولی صورت این بدن به حال خودش باقی است تا بعد که کم کم تبدیل به تراب می شود، درست شد؟!

هیولا بودن هر ماده ای در فعلیت خودش

فعلیة الشیء بصورتیه لا بمادّته مربوط به صورتی است که عارض بر ماده می شود، هر ماده ای در فعلیت خودش هیولا است، اصلاً ماده فعلیت ندارد و فقط هیولا است. چه وقتی ماده وجود پیدا می کند؟ وقتی صورت بپذیرد، وقتی صورت پذیرفت آن وقت این ماده بصورته، قابل برای ادراک و لمس می شود، قبل از اینکه صورت بپذیرد، ماده هیولای خالی است، درست شد؟! بنابراین منظور ما از صورت در اینجا اعم است یعنی هم صورتی که عارض بر ماده می شود و آن را از ابهام درمی آورد و هم صورتی که باعث می شود جنسیت آن را تغییر دهد، تمام اینها صورت هستند؛ چه صورت عرضیه باشد که عارض می شود مانند الوان و امثال ذلک، تمام اینها صورت هستند. الآن هوا - خود هوا - وجود دارد یا ندارد؟ آیا این هوا صورت می پذیرد یا نه؟ آیا استعداد برای پذیرش حد دارد یا ندارد؟ هوا که استعداد ندارد درحالی که می دانیم هوا ماده است؛ اکسیژن ماده است، درعین حال این استعداد برای قبول «کم» را که هیچ وقت ندارد البتّه خود ذرات هوا «کم» دارند ولی همین «کمی» که خط و امثال ذلک در خارج تشکیل دهند، تسامحاً ندارند یا اینکه هوا تبدیل شود و مثلاً صورت نوعیه یا عینیه ای خودش بگیرد، هوا که این طور نیست، هوا اکسیژن است. هر ماده ای مثلاً این فلز به گِیاه تبدیل شود،

آیا استعداد دارد یا ندارد؟ ندارد، چرا؟! چون قابلیت برای تبدیل شدن به گیاه را ندارد، گرچه ممکن است این فلز به خاک تبدیل شود، این فلز ممکن است توسط واسطه‌هایی به شیئی تبدیل شود ولیکن آن واسطه قریبش مورد نظر هست، این الآن استعداد برای خاک شدن را دارد یعنی اگر علل جمع شوند رطوبت جمع شود آب بیاید شرایط دیگر بیایند، کم‌کم این فلز زنگ می‌زند و تبدیل به خاک می‌شود، این استعداد را دارد.

پس منظور ما از تغییرپذیری فقط اختصاص به صورت ماده ندارد بلکه هر صورتی که به هر شیئی تعلق بگیرد - لذا خود ایشان ماده را به معنای اعم گرفته است - چه عرض تعلق بگیرد این شامل می‌شود. الآن این اعراضی که بر نفس ناطقه ما از علوم و امثال ذلک بار می‌شود، آیا استعداد دارند که این صور را بگیرند؟ نه درحالی که در فعلیت خودشان تام می‌باشند ولی استعداد برای تقبل صور علمیه را ندارند، چه چیزی استعداد دارد؟ نفس ناطقه ما استعداد دارد. همین‌طور ممکن است که نفس ناطقه‌ای استعداد نداشته باشد در خصوصیات باشد که استعداد نداشته باشد، دیگر باید شرایط جمع شود بنابراین از نقطه نظر امکان استعدادی حتماً به مادیات و مجردات برمی‌گردد، اختصاص به مادیات ندارد.

و أمّا ما ذكره في الأسفار بقوله لكونه بالفعل من جهة أخرى غير جهة كونه قوة و إمكاناً لشيء فإنّ المني و إنّ كان بالقياس إلى حصول الصورة الإنسانية له بالقوة لكن بالقياس إلى نفسه و كونه ذا صورة مَنوية بالفعل. فهو ناقص الإنسانية تأمّ المَنوية بخلاف الإمكان الذاتي الذي هو أمرٌ سلبيّ محض و ليس له من جهة أخرى معنى تحصيلي^۱.

آن مطلبی که در اسفار فرمودند که «لکونه» - جوابش بعداً می‌آید - به‌خاطر این است که این امکان استعدادی از جهتی بالفعل است غیر از این جهتی که بالقوه و امکان برای شیئی است یعنی این امکان استعدادی از یک جهت، جهت فعلیت دارد. اگرچه این نطفه به قیاس به حصول صورت انسانیت برای او بالقوه است یعنی وقتی که با حصول صورت انسانیت مقایسه کنیم این نطفه بالقوه می‌شود لکن بالقیاس به خودش که الآن یک چیزی در خارج هست و اینکه دارای صورت یک نطفه بودن بالفعل است این یک انسان ناقص است به خلاف امکان ذاتی که عدم‌الوجوب و عدم‌الإمتناع است، امکان ذاتی سلب ضرورت از هر طرفین است؛ نه ضرورت وجود و نه ضرورت عدم...

آن وقت در مثالی که می‌زنند، خدشه می‌کنند و می‌گویند: این طور نیست که خود منی مورد بحث باشد؛ به این منی که استعداد نمی‌گویند بلکه تهیو و آمادگی در آن را استعداد می‌گویند، این معروض برای استعداد است، محل برای استعداد است، این طور نیست که خود آن استعداد باشد.

امکان ذاتی از هیچ جهتی معنای تحصيلی ندارد، امکان استعدادی از یک جهت معنای تحصيلی دارد، از نظر اینکه فعلاً در نطفه هست معنای تحصيلی دارد ولی از جهت آن صورت بعدی که می‌خواهد بپذیرد معنای امکان دارد، بالقوه معنای غیرتحصيلی دارد ولی امکان ذاتی هیچ جهت تحصيلی ندارد؛ نه از ناحیه وجود و نه از ناحیه عدم.

^۱. منظومه، ج ۲، ص ۲۸۰.

فَلَعَلَّ الْمُرَادَ بِهِ التَّنْظِيرُ أَوْ أَنَّ الْعَرَضَ سَيِّمًا الْكَيْفِيَّةَ الْاِسْتِعْدَادِيَّةَ لَمَّا كَانَ تَابِعًا لِلْمَوْضُوعِ فِي الْفِعْلِيَّةِ وَالْقُوَّةِ تَابِعٌ لَهُ.
فَالْإِمْكَانُ الْاِسْتِعْدَادِيُّ لَمَّا كَانَ مُوَضَّوعُهُ مُرْكَبًا مِنَ الْفِعْلِيَّةِ وَالْقُوَّةِ فَهُوَ فِعْلٌ مِنْ جِهَةٍ وَ قُوَّةٌ مِنْ جِهَةٍ بِخِلَافِ الذَّاتِيِّ فَإِنَّ مَوْضُوعَهُ لَيْسَ بِالْفِعْلِ حَتَّى فِي الْوُجُودِ وَالْعَدَمِ فَهُوَ الْقُوَّةُ الصِّرَافَةُ. وَإِلَّا فَالْكَلَامُ فِي الْإِمْكَانِ الْاِسْتِعْدَادِيِّ لَا فِي مَوْضُوعِ الْاِسْتِعْدَادِ.^۱

شاید مراد مرحوم آخوند تنظیر باشد و اینکه عرض مخصوصاً کیفیت استعدادیه از آنجایی که - آن عرض - قابل موضوع آن است و در فعلیت و قوَّت، تابع موضوع است.
از آنجایی که موضوع این امکان استعدادی از فعلیت و قوه مرکب است، از جهت اینکه فعلاً وجود خارجی دارد بالفعل است، از جهت اینکه می‌خواهد به صورت دیگر تبدیل شود بالقوه است، از یک جهت فعل است و از جهت دیگر قوه است. به خلاف امکان ذاتی؛ موضوع امکان ذاتی که همان ماهیت باشد (چون موضوع امکان ذاتی ماهیتش است) اصلاً آن ماهیت بالفعل نیست حتی در وجود و عدم یک اعتبار و انتزاع عقلی است، این امکان ذاتی یک قوه صرفه‌ای است. و الا بحث ما در امکان استعدادی است نه در موضوع استعداد.

از نقطه نظر اینکه این استعداد عرضی است که بر این نطفه عارض می‌شود چون نطفه فعلاً هست پس این استعداد هم هست و فعلیت دارد و چون نطفه نسبت به انسانیت بالقوه است پس این استعداد هم نسبت به انسانیت بالقوه است.

قوه صرفه یعنی جهت وجودی ندارد، جهت فعلیت ندارد، یعنی لنگ در هواست. «و إِلَّا فَالْكَلَامُ فِي الْإِمْكَانِ الْاِسْتِعْدَادِيِّ»؛ بحث ما در تهیو است نه اینکه چه زمانی تهیو در آن واقع می‌شود و ملاصدرا فقط به خود نطفه مثال زده است.

اللهم صل على محمد و آل محمد

^۱. منظومه، ج ۲، ص ۲۸۱.